



شخصیت قرآنی

امام حسن مجتبى (ع)

دکتر مرضیه محمدزاده

مقدمه

ارزش واقعی انسان ها، به علم و کمالات و فضایل و صفات اخلاقی است. علم و اخلاق و معارف افراد، نشان دهنده مقدار سیر و مراحل است که از عالم حیوانیت به عالم انسانیت پیموده اند. انسان فطرتاً، شیفته اخلاق پسندیده است و صاحبان مکارم اخلاق را دوست می دارد و تحت تأثیر مناظر حساس اخلاقی قرار می گیرد. در تمام قرون و اعصار، عدالت، طهارت نفس، امانت، صداقت، استقامت، ثبات قدم، شجاعت، صراحت لهجه، صبر و حلم، وفای به عهد، تواضع و فروتنی، رحم و شفقت، احسان، اغماض و گذشت، فداکاری و ایثار، آزادی خواهی و خدمت به نوع و سایر صفات حمیده، محبوب بشر بوده است. هر چند شکل دنیا عوض شود و ظواهر زندگی تغییر کند، در احساس بشر و احترام او از نیکوکاران و نیک خویان تغییری حاصل نمی شود. علم اخلاق براساس همین توحید فطری انسان و درک باطنی او به وجود آمده است. برنامه تربیتی اسلام، که آخرین دین الهی است، عالی ترین و جامع ترین برنامه های اخلاقی است و علاوه بر آن که، اخلاق موضوع بخش مخصوصی از تعالیم اسلام است، در ضمن تعالیم و احکام دیگر نیز جنبه تربیت و تکمیل نفوس رعایت شده و در احکام عبادات و معاملات و واجبات و محرمات و تکالیف روزانه و معاشرت با مردم و حتی در جهاد با

کفار، تربیت جامعه و پرورش فکر و اراده و اصلاح باطنی، کاملاً ملاحظه شده است. مجاهده با نفس و رذایل اخلاقی را «جهاد اکبر» نامیده‌اند و حسن خلق را نشانه کمال معرفی فرموده‌اند.

در قرآن مجید، برنامه کار و دعوت پیامبر (ص) با صراحت بیان شده است: **لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين** (آل عمران، ۳/۱۶۴)؛ خداوند بر مؤمنان، منت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان بخواند و آنها را پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

هو الّذی بعث فی الامیین رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين (جمعه، ۲/۶۲)؛ او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان را برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

آنچه در این دو آیه مشهود می‌باشد تلاوت آیات خدا، تزکیه و تربیت نفوس و تعلیم کتاب و حکمت است. معروف است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ مبعوث شده‌ام تا برنامه های مکارم اخلاقی را تتمیم و تکمیل نمایم.** کلمات قصار رسول خدا (ص) و خطبه ها و کلمات قصار امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه معصومین (ع)، دلیل زنده کمال برنامه های تربیتی اسلام است.

پیامبر (ص) به تمام اخلاق فاضله و صفات ممتاز آراسته و در حسن خلق، یگانه نمونه کمال بشری و سرآمد تمام مردم بود. اهل بیت (ع) نیز هم چون رسول الله (ص) در اخلاق و علم و عمل نمونه بودند و هر کدام نماینده تکامل و ترقی انسان و امتداد خلق کریم و عظیم نبوی و تابش معنویت اخلاق پیامبر در وجودشان آشکار بود.

حسین (ع) در میان مسلمانان و حتی در عالم بشریت، دارای فضایل و ویژگی های منحصر به فردی هستند که دیگران از آن محرومند. این دو بزرگوار، انسان های کامل مکتب بوده و الگو برای همه عصرها و نسل ها می باشند.

ایمان، معرفت، یقین، بصیرت، توکل، اعتماد به خدا، زهد، صبر و... باید به حد اعلا در شخصی وجود داشته باشد تا بتواند مظهر آن آیات عظیمه و خویشتن داری و صبر و استقامت گردد.

امام حسن^(ع) یکی از انسان‌های نمونه در تاریخ بشر می‌باشد. او دارای ملکات نفسانی و صفات منحصر به فردی بود. تواضع و فروتنی، خضوع و خشوع، شجاعت و کرامت، ترس و خوف از خداوند، خشم و غضب در برابر همه ناجوانمردی‌ها و... سبب امتیاز و جدایی ایشان از دیگران بود. مجموعه صفات ذاتی و موروثی، او را بر دیگران برتری داده بود به طوری که از نظر بیان شجاعت، سخاوت، هیبت، تقوا و عبادت زبانه‌زد خاص و عام بود. با این که نمی‌توان عظمت‌های وجود امام حسن^(ع) را به طور کامل بیان کرد، به بعضی از سجایای اخلاقی و علمی ایشان می‌پردازیم.

عزت و شرف

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

ابن عباس روزی به همراه پیامبر^(ص) به خانه فاطمه^(س) رفت، حضرت سه بار از بیرون منزل دخترش را صدا زد ولی کسی جواب نداد. پیامبر^(ص) به خانه تشریف برده و نشست. عبدالله بن عباس گوید: من پهلوی پیامبر^(ص) نشستم. در این موقع حسن بن علی^(ع) که دوران طفولیت را می‌گذرانید، وارد شد. او صورتش را شسته و پاکیزه و تمیز و زیبا دیده می‌شد. رسول خدا^(ص) او را در آغوش گرفته و بوسید و فرمود: انّ ابنی هذا سید؛ این پسر من آقا است.

پیامبر اسلام^(ص) با این روش پرورش فرزند را به مسلمانان می‌آموخت که باید از دوران کودکی آقایی و بزرگی را به کودک تلقین کرد و به آنان فهماند که انسان‌های با شخصیت و شایسته‌ای هستند.

ارزش والای اجتماعی حسن بن علی^(ع) چنان است که محمد بن اسحاق (م. ۱۵۱ ق) در این باره چنین نوشته است:

پس از پیامبر^(ص) هیچ کس به قلّه شرفی که حسن بن علی^(ع) رسید، نرسیده است.

ابن اسحاق در ادامه می‌گوید:

کسی برای من گفت در راه مکه خود شاهد بودم که چون حسن (ع) از مرکب خود پایین آمد و پیاده راه را پیمود، همه مسافران کاروان به پاس او پیاده شدند و پیاده به راه ادامه دادند و سعد بن ابی وقاص را دیدم که پیاده شد و دوش به دوش حسن بن علی (ع) پیاده حرکت می کرد.^۱

باید چنین باشد مگر نه این است که زبیر بن بکّار^۲ نوشته است پیامبر (ص) فرمود: هیبت و سروری خود را به این پسرم ارزانی داشته ام.^۳

امام حسن (ع) همواره مورد عزت و حشمت بود. معاویه فراوان از امام (ع) حساب می برد و تا او زنده بود به بسیاری از مظالم و جنایات خویش دست نیازید. مکرر اتفاق می افتاد که چون امام (ع) با معاویه رو به رو می شد به او پرخاش می کرد و او را چونان موجودی حقیر می نگرید. گفت و گوهای کوبنده ای از امام (ع) که با معاویه و اطرافیان او روایت کرده اند، نشان دهنده این امر است.

کرامت و بزرگواری

ادب برخورد و بزرگ منشی و رعایت آداب معاشرت امام حسن (ع) زبازرد همگان بوده است. مردی از راه آمد و کنار امام حسن (ع) نشست. امام (ع) به او فرمود: پیش از آمدن تو قصد برخاستن و رفتن داشتم، اینک تو آمده ای و کنار من نشسته ای آیا اجازه می فرمایی که برخیزم.^۴

ابن سعد می نویسد:

امام حسن (ع) در حالی که بنی هاشم پشت سرش بودند، از جایی عبور می کرد. یکی از امویان شام که آن جا نشسته بود پرسید: این ها که می آیند کیستند؟ چه زیبا و خوش لباس اند! برخاست و رویاروی حسن (ع) قرار گرفت و پرسید: تو حسن بن علی (ع) هستی؟ فرمود: آری. آن مرد گفت: آیا دوست داری که خداوند تو را به جایگاه و مقام پدرت برساند؟ حسن (ع) فرمود: ای وای بر تو، این چگونه فراهم می شود آن هم با آن سابقه های درخشانی که او داشته و پیشی گرفته است؟ آن مرد گفت: خداوند تو را به جایگاه او برساند که هم او کافر بود و هم تو. محمد بن حنفیه که پشت سر امام حسن (ع) بود بر او چنان سیلی زد که بر زمین افتاد. حسن (ع) ردای خویش را بر آن مرد افکند و فرمود: ای بنی هاشم! سوگندتان می دهم

و از شما می‌خواهم که به مسجد روید و نماز بگذارید. آن‌گاه دست آن مرد را گرفت و به خانه خود برد و جامهٔ پسندیده بر او پوشاند و رهایش فرمود.^۵

امام حسن (ع) در حدیثی علایم بزرگواری را ده خصلت ذکر فرمود:

مکارم الاخلاق عشر: صدق اللسان، صدق البأس، واعطاء السائل، و حسن الخلق، و المكافات بالصنایع، و صلة الرحم، و التذم على الجار، و معرفة الحق للصاحب، و قرى الضیف و رأسهن الحياء؛ مکارم اخلاق ده صفت دارد: راستگویی، نومیثدی حقیقی از آنچه که در دست مردم است، عطای به سائل، اخلاق زیبا، حق شناسی، صلة رحم و دیدار با بستگان، مراعات حق همسایه، شناختن حقوق رفیق و دوست، پذیرایی از مهمان، و عالی‌ترین نشانهٔ بزرگواری و شرافت هر انسان در حیا و شرم اوست.

جود و بخشش (سخاوت)

بسیاری از دانشمندان به این معنی اشاره کرده‌اند که در بخشش و کرم و سعه صدر هیچ کس به مرتبهٔ حسنین (ع) نمی‌رسید. جود و بخشش این خاندان ضرب المثل است و این دو بزرگوار به پدر و اجداد طاهرینشان شباهت داشتند. علی (ع) و اهل بیتش در این صفت شهره آفاق شده‌اند و تنها درهم و قرص نانی را که داشتند، به فقرا می‌دادند و دیگران را بر خود مقدم می‌داشتند و ایثار می‌نمودند. چه بسا که خودشان گرسنه و برهنه به سر می‌بردند و غذا و جامهٔ خود را در راه خدا می‌بخشیدند، آیات ۸ و ۹ سورهٔ دهر در همین زمینه نازل شده است.

امام حسن (ع) در میان مردم گشاده‌ترین سینه را داشت و باگذشت‌ترین و بخشنده‌ترین مردم بود. او هر چه از موقوفات نخلستان‌های پدر و یا ترکهٔ مادر و آن چه سهمش از بیت‌المال بود را در سفره گشاده نهاده به مردم می‌داد. بسیار بخشنده و سخاوتمند بود. احادیث جد و پدرش را در سخاوت می‌دانست که: السخاء من الايمان. خلقان یحبهما الله و هما حسن الخلق و السخاء؛ سخاوت از ایمان است. آن دو خلق و خوی که خداوند دوست دارد، خوش رفتاری و سخاوت است که از معالی و مکارم اخلاق است.

ابونعیم در حلیة الابرار می‌نویسد:

حسن بن علی (ع) دارایی خود را با پروردگار خود به دو بخش یکسان تقسیم نمود.^۷

همو می نویسد :

حسن بن علی (ع) دوبار مال الله را از دارایی خود خارج نمود و سه بار دارایی خود را به دو نیم کرد. نیمی را خود برداشت و نیم دیگر را در راه خدا داد، به گونه ای که اگر دو جفت کفش داشت یک جفت را برای خود بر می داشت و جفت دیگر را به نیازمندان می بخشید.^۸

ابن عباس گفت :

من به هیچ چیز به جز این که در جوانی با پای پیاده به حج نرفتم، افسوس نخورده ام و حسن بن علی (ع) بیست و پنج بار با پای پیاده به حج رفت درحالی که مرکب های خوب در جلو او کشیده می شد و سه بار همه اموالش را با فقرا تقسیم کرد.^۹

ابن سعد نیز در طبقات خود می نویسد :

آن حضرت سه بار مال خود را به دو نیم کرد و نیمی را در راه خدا بخشید.^{۱۰}

روزی عربی به قصد اظهار حاجت نزد امام حسن (ع) آمد. آن حضرت به خادمین خود فرمود: آن چه داریم به او بدهید. بیست هزار درهم یافتند و پیش از آن که آن مرد نیاز خود را مطرح کند، تمام آن مبلغ را به وی بخشیدند. مرد عرب از رفتار سخاوتمندانه امام (ع) به شگفت آمده و گفت: مولایم! چرا اجازه ندادی تا نیازم را بگویم و شما را مدح کنم؟

امام حسن (ع) در پاسخ وی فرمود: ما حاجت حاجتمندان را قبل از درخواستشان عطا می کنیم از ترس این که مبادا عرق چهره کسی بر اثر خجالت بر پیشانی اش سرازیر شود.^{۱۱}

عده ای در محضر امام حسن (ع) بودند. در آن جا گفته شد: چگونه است که شما هرگز سائل و نیازمندی را ناامید بر نمی گردانید، گرچه سوار بر شتر و یا در حال رفتن باشید؟

امام (ع) فرمود:

إني لله سائل وفيه راغب، وأنا أستحي أن أكون سائلا وأرد سائلا، وأن الله عودني عادة أن يفيض نعمه على الناس فأخشي إن قطعت العادة أن يمنعني العادة؛^{۱۲}

من هم به درگاه خداوند محتاج و سائل هستم و می خواهم که خداوند مرا محروم نگرداند و شرم دارم که با چنین امیدواری سائلان را ناامید کنم. خدایی که نعمت هایش را بر من ارزانی می دارد، می خواهد که من هم به مردم کمک کنم و می ترسم که اگر بخشش خود را از مردم دریغ دارم، خداوند هم عنایتش را از من

دریغ دارد و منع نماید.

انس بن مالک می گوید:

یکی از کنیزان امام مجتبی (ع) دسته گلی را به آن حضرت هدیه کرد. حضرت آن دسته گل را با کمال میل پذیرفت و به او فرمود: تو را در راه خدا آزاد نمودم. پس از این پاسخ زیبا بعضی گفتند: در برابر یک دسته گل، آزادی او یعنی چه؟! حضرت فرمود: هكذا أدبنا الله - تعالی - قال: وإذا حیتم بتخية فحیوا بأحسن منها (نساء، ۴/۸۶)، و کان أحسن منها اعتاقها؛^{۱۳} خداوند این گونه ما را تربیت نموده است، زیرا فرموده: (آن گاه که جهت احترام به شما، هدیه ای دادند و یا تهنیت فرستادند، شما با وضع بهتری پاسخ گوی تهنیت آنان باشید)، سپس فرمود: برتر از هدیه او آزادی و رهایی وی بود.

شخصی وارد محضر امام حسن (ع) شد و از این که می خواست اظهار حاجت کند از حاضران خجالت می کشید و نمی توانست نیاز خود را در میان جمع مطرح کند. امام (ع) که متوجه حضور وی و رنج درونی اش گردیده بود به وی فرمود: خواسته ات را بنویس و آن را به ما بده. چون مرد نیازش را نوشته و به امام (ع) تقدیم کرد، امام (ع) آن را خواند و با تواضع تمام چندین برابر خواسته مرد را به وی بخشید. برخی که شاهد صحنه بودند، عرض کردند یابن رسول الله این یادداشت چه پربرکت بود. امام (ع) فرمود: برکتش برای ما بیشتر بود، زیرا او ما را شایسته احسان شمرد. آیا نمی دانید که احسان در صورتی ارزنده است که پیش از درخواست انجام گیرد؟ آنچه در مقابل سؤال داده می شود به قیمت آبروی سائل است و شاید که نیازمند، شب را به اضطراب بین امیدواری و نومیدی به سر برد و نداند که آیا نیازش برآورده می شود یا نومید باز می گردد و وقتی که برای درخواست می آید اندامش می لرزد و دلش ترسان است و اگر نیازش برآورده شود در برابر، آبرویش راریخته است و این آبروریزی او از احسانی که دریافته است، گرانتر تمام می شود.^{۱۴}

شاید اهمیت بذل مال به فقیران و نیازمندان، پیش از این که درخواست کنند و بر چهره شان خواری سؤال مشاهده شود امر پوشیده ای نباشد، چه از این طریق کرامت انسانی و شخصیت اجتماعی آنان محفوظ می ماند و اعتماد به نفسشان از میان نمی رود و برمبانی

اعتقادی خویش پایدار می مانند. امام حسن (ع) در این مورد می فرماید:
 ... و الاعطاء قبل السؤال من أكبر السؤدد؛^{۱۵} بخشیدن پیش از سؤال، از بزرگترین
 بزرگواری ها می باشد.

حسن بن علی (ع) روزی از باغی می گذشت. غلام سیاهی دید که گرده نانی به دست
 گرفته، لقمه ای خود می خورد و لقمه دیگر به سگی که در کنارش نشسته، می دهد. فرمود:
 برای چه این کار را می کنی؟ عرض کرد: از نگاه های آزمندانه سگ شرم کردم که خود
 بخورم و به او ندهم. امام (ع) به او فرمود: غلام چه کسی هستی؟ گفت: غلام «ابان بن
 عثمان» فرمود: این باغ مال کیست؟ گفت: از آن ابان بن عثمان. حسن (ع) به او فرمود: از
 جای تکان نخور تا من برگردم. سپس آن حضرت رفت و غلام و باغ را از ابان خرید و
 پیش غلام بازگشت و فرمود: ای غلام ترا خریدم. غلام از جای خود برخاست و گفت:
 السَّمْعُ والطَّاعَةُ لِلَّهِ و لرسوله و لک یا مولای و امام فرمود: این باغ را نیز خریدم و تو در راه
 خدا آزاد هستی و این باغ نیز از آن تو است.^{۱۶}

تواضع و فروتنی

هر چه معرفت، خداشناسی، توحید، علم و حکمت انسان بیشتر شود، تواضع و
 فروتنی او زیادتر می گردد. می دانیم که تکبر بشر، ناشی از جهل، نادانی، غفلت و
 خودپسندی وی است. خداوند در قرآن کریم از تکبر، به شدت بیزاری جسته و تواضع را
 مورد مدح و ستایش قرار داده است. مخصوصاً بزرگان دین و زمامداران بیشتر باید به تواضع
 و فروتنی خو بگیرند و از تکبر دور باشند تا میان آنها و جامعه، فاصله ای به وجود نیاید،
 شخص متکبر در همان حالی که در میان اجتماع است، منفرد و تنهاست.

علی (ع) در زمان حکومتش، نشان داد که چگونه می توان زمامدار مردم بود ولی مثل
 آنان زندگی کرد. حسن (ع) که فرزند اوست نیز با مردم زندگی می کرد و از مردم جدا نبود و
 در نهایت سادگی و تواضع رفتار می کرد. از تواضع آن حضرت نقل کرده اند به فقرا که
 می رسید، آنها را انعام و اکرام می کرد و امر می فرمود سفره خود را بگستراند و با آنها
 می نشست، صحبت می کرد و با هم می خوردند و می آشامیدند، سپس آنها را به خانه خود
 دعوت می کرد و اطعام می فرمود. همین که قصد سفر حج می کرد، پیاده به راه می افتاد و
 گاهی پای خود را نیز برهنه می ساخت. او با مردم نشست و برخاست داشت، با فقرا

معاشرت می کرد، در نماز جماعت حاضر می شد، به عیادت بیماران می رفت، در تشییع جنازه شرکت می کرد، دعوت فقرا را می پذیرفت و آنها را میهمان می نمود.

امام(ع) درباره تواضع فرموده است:

أعرف الناس بحقوق إخوانه وأشدّهم قضاء ألها، أعظمهم عند الله شأنًا و من تواضع في الدنيا لإخوانه فهو عند الله من الصديقين و من شيعه على بن أبيطالب(ع)؛^{۱۷} والآخرين مقام در نزد خداوند از آن کسی است که آشنا به حقوق مردم باشد و سعی در اداء آن نماید؛ و کسی که در برابر برادران دینی خود تواضع کند خداوند او را از راست گویان و شیعیان علی بن ابیطالب(ع) محسوب خواهد کرد.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل می کند:

روزی امام حسن(ع) بر جمعی از فقرا گذشت که بر زمین نشسته بودند و استخوان هایی را در دست داشتند که ذرات گوشت را در آنها یافته و می خوردند. هنگامی که امام حسن(ع) را دیدند، از او خواستند که با آنان هم غذا شود. حضرت بدون درنگ نشسته، مشغول به خوردن غذا شد و فرمود: خداوند افراد متکبر را دوست نمی دارد. سپس از آنان خواست که با او به خانه اش بروند و به آنان غذا و پوشاک بخشید.^{۱۸}

روزی آن حضرت از محلی عبور می کرد. کودکانی را مشغول بازی و خوردن خرده نان دید. کودکان از روی شوق و علاقه، امام(ع) را به جمع کوچک و ساده خود دعوت کردند. حضرت دعوت آنان را پذیرفته و به همراه آنان مشغول تناول نان گردید. آن گاه کودکان را مورد تفقد قرار داد و به منزل خود آورد و بعد از اطعام کامل، لباس های مناسبی نیز به آنان اهدا کرد. سپس به یارانش فرمود: باز هم برتری در این تعامل از آن کودکان است، زیرا آنان هر چه داشتند با ما قسمت کردند، ولی ما بیشتر از آنچه به آنان دادیم، موجودی داریم.^{۱۹}

صبر و شکیبایی

تجارب عینی انسان ها به خوبی نشان داده است که صبر، بردباری، تحمل و حفظ آرامش در مقابل توفان حوادث، یکی از بزرگ ترین سرمایه های جان آدمی است و شخصیت انسان با صبر، آبیاری می شود.

آیات قرآن مجید درباره صبر، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، متعدد است و برای صبر و شکیبایی امتیازات فوق العاده ای مطرح کرده است. دو نمونه را ذکر می کنیم: وقتی انسان ها به سرای باقی می شتابند آن گاه که می خواهند به نتیجه اعمال صالحه خود برسند، ملائکه عرض می کنند. سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار (رعد، ۲۴/۱۳)؛ درود خداوندی بر شما باد، که در مقابل صبر و شکیبایی (که به عمل آوردید) عاقبت به خیر شدید.

ولنبلوکم بشیء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانسف و الثمرات و بشر الصابرين . الذین إذا اصابهم مصیبة قالوا انالله و انا الیه راجعون . اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئک هم المهتدون (بقره، ۱۵۵-۱۵۷)؛ البته شما را به چیزهایی چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم و بشارت و مژده بر درباران بده، آنان که چون به حادثه سخت و ناگواری دچار می شوند صبوری پیش گرفته و گویند ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد، آنان هستند که درود و رحمت پروردگارشان برای آنان نازل می شود و آنان هدایت یافتگان هستند.

تاریخ هم نشان می دهد که پیروزمندان کسانی بوده اند که از نعمت بسیار بزرگ صبر و تحمل و متانت، در حد اعلا برخوردار بوده اند. صبر آنان به جهت علم به علل و شرایط و توجه به این نکته بوده است که این طور نیست که هر کس با حق باشد در همان لحظه باید پیروز شود.

و تواصلوا بالحقّ و تواصلوا بالصبر (عصر، ۳/۱۰۳)؛ و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.

از آیات و روایات علاوه بر این که بلندی مقام و رتبه صابران معلوم می گردد، دانسته می شود که صبر، کلید برکات و مقدمه نیل به تمام مقامات معنوی و شرط توفیق در هر کار خیر و علم و عمل و کسب هر فضیلت است.

صبر امام حسن (ع) عکس العمل جهاد او و حصارى بود که در همه میدان ها و جبهه ها بدان پناه می برد. او از زمانه و مردم آن به قدری محرومیت و خیانت و غداری و توطئه و ترور و پیمان شکنی و تهمت و دشنام و روگردانی و عتاب و... تحمل کرد که در میان رهبران تاریخ کسی همانند او سراغ نداریم. او همه این ناملایمات را با صبوری که کوهها توان

برابری با آن را نداشتند، متحمل شد و شرایط نامساعدی را که از همه سو احاطه اش کرده بودند با حکمت سرشار و کار آزمودگی تمام، طی کرد. هرگز تسلیم غضب و احساسات نشد، در برابر حوادث خود را نباخت و از شداید در اضطراب نیفتاد و هیچ عاملی جز یاری دین و برافراشتن پرچم قرآن و بلند آوازه ساختن دعوت اسلام، نتوانست او را برانگیزد. او در صبر و حلم کوه استواری بود که تند بادهای حوادث نتوانست خللی در استقامت و بردباری آن بزرگوار ایجاد کند.

در روایتی از امام حسن (ع) سؤال کردند: حلم یعنی چه؟ آن حضرت فرمود:

كظم الغيظ و ملك النفس^{۲۰}؛ فرو خوردن خشم و مالک نفس خویش بودن. یکی از صفات مهم پیامبران الهی در تربیت و تعلیم افراد، صفت حلم و بردباری آنهاست. امام حسن (ع) رمز موفقیت پیامبران الهی را، مدارا و حلم آنان می داند و می فرماید: *إن الأنبياء إنما فضلهم الله على خلقه بشدة مداراتهم لاعداء دين الله^{۲۱}*؛ خدای متعال پیامبران خویش را به خاطر مدارای زیادشان با دشمنان دین، بر خلقش برتری داده است.

و فرمود: بدی را با خوبی پاسخ دادن بهترین نیکی است.^{۲۲}

در شیوه تربیتی امام حسن (ع) براین روش بسیار تأکید شده است و اساساً حلیم بودن یکی از ویژگی ممتاز در سیره عملی آن امام همام می باشد.

روزی امام حسن مجتبی (ع) در حالی که سوار بر مرکب خویش، در یکی از معابر حرکت می کرد، با مردی از اهالی شام مواجه شد، آن مرد تازه وارد به محض این که چشمش به امام (ع) افتاد و او را شناخت، از آن جایی که در اثر تبلیغات وسیع دینیه و فضا سازی وی بر علیه اهل بیت پیامبر (ص) سابقه ذهنی بدی نسبت به این خاندان پاک داشت، بی درنگ شروع به لعن و نفرین نمود و سخنان ناشایستی را نثار امام (ع) کرد. حضرت در همان حال با صبر و بردباری تمام سخنان زشت و دشنام های ناروای او را با سکوت تحمل می کرد و خشم خود را فرو می برد تا این که مرد شامی خاموش شد. آن گاه حضرت امام حسن (ع) با سلام بر آن مرد، با لبخندی ملیح که حاکی از صفای دل آن جناب بود و در حالی که مهر و عاطفه و محبت در چشمان مقدس و سیمای نورانی اش موج می زد، لب به سخن گشوده و به آزامی فرمود: ای مرد، به گمانم شما در این شهر غریبی و چه بسا امر بر تو مشتبه شده

باشد که لعن و نفرین می کنی، چنان چه نیازمند خشنودی هستی تو را خشنود می کنیم، اگر نیازمند و محتاجی، نیازت را بر طرف می سازیم و اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را ارشاد می کنیم و چنان چه در جابه جایی خود مساعدت می خواهی کمکت می کنیم، اگر گرسنه ای سیرت می کنیم و اگر برهنه ای تو را جامه می پوشانیم و تو را بی نیاز می کنیم و اگر آواره و بی پناهی، پناحت می دهیم و چنان چه حاجت دیگری داری برمی آوریم و اگر بار سفرت را بسته ای تا زمان رفتت از تو پذیرایی می کنیم، زیرا جایگاه پذیرایی و مهمانی وسیعی داریم و از جهت مال هم در مضیقه نیستیم. آن مرد پس از شنیدن این مطالب متأثر شد و گریه کرد و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه و جانشین واقعی خداوند در روی زمینی. خداوند خود می داند که امامت و رسالتش را در چه جایی قرار دهد، تب و پدرت منفورترین چهره در نزد من بودید و لیکن با این برخورد، شما بهترین مخلوق در نزد من شدید و شما را می ستایم.

آن گاه مرکب خود را به سوی خانه امام مجتبی (ع) روانه کرد و در خانه آن حضرت تا زمان رفتنش میهمان بود و از معتقدان و محبان آن بزرگوار گردید. ۲۳

در هنگام تشیع جنازه امام حسن (ع) مروان می گریست؟ امام حسین (ع) فرمود: به خدا قسم که همواره جرعه خشم بر او فرو می ریختی و دل او را پر از خون می نمودی و اینک تابوت او را بردوش می کشی؟ گفت: آری من آن رفتار را با کسی داشتم که علم و بردباری اش همسنگ کوهها بود. ۲۴

امام حسن (ع) سختی های زندگی را به کلید پاداش تشبیه نموده و انسان ها را به تحمل سختی ها و مشکلات توصیه می کند و می فرماید:

المصائب مفاتیح الاجر؛ ۲۵ مصیبت ها و سختی های زندگی کلیدهای پاداش است.

و فرمود: افراد با ایمان در سختی ها به خدا پناه می برند.

جهاد

جهاد او جالب ترین و در عین حال، دردناک ترین نوع جهاد و دارای وسیع ترین میدان ها و طولانی ترین رنج ها بود.

در راه خدا جهاد کرد ولی نه فقط در یک جبهه بلکه در جبهه های بسیار: در جبهه

مبارزه با دشمن به صورت لشکرکشی و یا مقابله با فتنه انگیزی‌ها و شیطنت‌هایش. در جبهه داخلی و مبارزه با اصحاب و سپاهیان که با روش‌های گوناگون در صدد اصلاح آنان بر آمد و چه رنج‌هایی که در این راه نبرد. در جبهه مبارزه با نفس، با کنترل عواطف و مهار طغیان تمایلات و سرکوب کردن سلطه نفس.

امام (ع) در مواجهه با شیعیان مخلص خود، که پرسش‌های عتاب‌آمیز آنان را درباره علت صلح، با خونسردی تحمل کرد و با روشی که نمایشگر فرشته‌خویی او و روح یک امام معصوم بود، با آنان روبه‌رو می‌شد. خشم خود را فرو خورد و شکیبایی ورزید و با طبعی آرام و گذشتی فراوان آنان را پذیرفت. عتاب هر یک را به روشن‌ترین و صحیح‌ترین وجه پاسخ گفت و هدف‌های خود را برای آنان تشریح می‌کرد. گفت و شنود زیر نمونه‌ای از این برخوردهاست:

- ای پسر رسول خدا چرا با معاویه صلح و عدم تعرض برقرار ساختی؟ تو که می‌دانستی حق با تو است و او گمراهی ستمگر است!

- اباسعید! آیا من پس از پدرم حجت‌الخدای تعالی و امام بر خلق نیستم؟

- آری.

- آیا من کسی نیستم که رسول خدا (ص) درباره من و برادرم فرمود: حسن و حسین امامند چه قیام کنند و چه بنشینند؟

- آری.

- در این صورت من به هر صورت امامم، قیام بکنم یا نکنم. ای اباسعید! چیزی که مرا بر مصالحه با معاویه برانگیخت همان بود که رسول خدا (ص) را بر مصالحه با بنی‌ضمیره و بنی‌اشجع و با اهل مکه در هنگام بازگشت از حدیبیه و ادار ساخت. آنان کافر بودند به تنزیل و اینان کافرند به تأویل. ای اباسعید! اگر من از جانب‌الخدای تعالی، امام و پیشوایم، نمی‌باید که نظر و رأی مرا در هر چه پیش می‌گیرم باطل انگارید، هر چند حکمت آن کار بر شما پوشیده باشد. نشنیده‌ای که خضر چون کشتی را سوراخ کرد و آن پسرک را کشت و آن دیوار را ساخت، موسی از کار وی خشمگین شد، چون حکمت آن کارها بر وی پوشیده بود. تا آن‌گاه که او موسی را از حقیقت آگاه ساخت و موسی راضی شد. من نیز همان گونه‌ام. شما بر من خشم گرفتید، چون حکمت کار مرا درک نکرده بودید. اگر من این کار

را نمی‌کردم یک تن از شیعیان ما بر روی زمین، زنده نمی‌ماند و همه را می‌کشند. ۲۶
و بالاخره در جبهه مبارزه با امویان که تا پایان عمرش نگذاشت معاویه به اهداف
شومش برسد.

امام(ع) در جنگ جمل نقش مهمی داشت. وی نماینده امام(ع) برای تحریک مردم کوفه
و آوردن آنان به صحنه جنگ بود. آن حضرت با سخنرانی در مسجد کوفه توانست هزاران
نفر را به میدان جنگ بر ضد ناکثین بکشاند؛ ۲۷ و در معرکه جنگ خود نیز دلاورانه جنگید.
امام(ع) در صفین مردم را بر ضد قاسطین برمی‌انگیخت. آن حضرت در یکی از
سخنانش فرمود: در جنگ با معاویه و سپاهش متحد شوید و سستی نکنید، چه سستی
عصب قلب را قطع می‌کند. ۲۸

امام(ع) در هر سه جنگ در کنار پدر دلاورانه می‌جنگید و معین و یاور پدر در همه
مراحل بود.

امام حسن(ع) در چند جبهه به مبارزه و جهاد مشغول بود. او با نیرویی لایزال و طاقتی
عجیب مشقت‌ها و ناراحتی‌های آنها را تحمل کرد.

امام(ع) که از قدرت و حکومت گذشته بود برای زنده ماندن اسلام و آسودگی مسلمانان
و پیش‌گیری از قتل مؤمنان به مبارزه‌ای دائمی مشغول بود. او درحقیقت مانند کسی بود که
در راه خدا از حق زندگی صرف نظر می‌کند و جان خود را تقدیم می‌دارد. ۲۹

فداکاری و شجاعت

فداکاری او به خاطر فکر و عقیده خود در مواجهه با حکومت بی‌نظیر بود. غالباً
چشم پوشیدن کسی که صاحب قانونی حکومت است از این حق قانونی خود حائز اهمیت
و دلیل بزرگی روح است. بلندی نظر و بزرگی روح در راه عقیده و هدف، آشکارترین
صفات امام حسن(ع) و جالب‌ترین ابزارهای وی در جهاد متصل و بهم پیوسته‌اش بود.
این آیت عظمت او در تاریخ و نشان مقام منیع او در دل مسلمانان و دلیل قدرت معنوی و
روحی او بود. قدرتی که برکندن لباس خلافت بدان زیانی نمی‌رساند.

گروهی از این که چرا این فداکاری او را از صحنه رزم خارج ساخته است از وی گله‌مند
بودند و حتی برخی از این گروه در شمار بزرگان شیعه وی قرار داشتند. ولی حتی یک نفر
از این جمع که به انگیزه احساسات بر او ایراد می‌گرفتند در صحت عمل او به لحاظ

انگیزه های دینی وی یعنی مراعات صلاح امت اسلامی و حفظ خون مسلمانان و پیشبرد هدف های عالم اسلام، تردیدی نداشتند.

امام(ع) در میان انواع فداکاری آن را انتخاب کرد که برای او دشوارتر و برای دیگران پرسودتر بود. دنیا در نزد امام حسن(ع) نقشی نداشت تا طمع به آن در اراده او تأثیری بگذارد. او انسانی نبود که از کشته شدن بیم داشته باشد و بخواهد جان خود را با چشم پوشی از حکومت حفظ کند. مگر او همان شیر مردی نیست که دشمنانش درباره او گفته اند: هر جا قدم می گذارد مرگ همراه اوست. ۳۰

زیدبن وهب گوید: در جنگ صفین خودم نگریستم و علی(ع) را دیدم که پسرانش حسن و حسین و محمد همراه اویند و سوی ربه حرکت می کند و تیرها از روی دوش و کنار گوش او پیاپی می گذشت و فرزندان او را با جان خود حمایت می کردند. ۳۱

زهد و عبادت

امام حسن(ع) عابد و زاهد بزرگ عصر خویش بود. آن حضرت با این که از نعمت های مادی و رفاهی خداوندی برخوردار بود اما لحظه ای به دنیا دل نبست و دمی از یاد و نام خدا غفلت نرورزید. امام(ع) در ایام کودکی و نوجوانی از غذای مخصوص پدرش علی(ع) یعنی نان جوین می خورد و در اعراض از دنیا و تحمل سختی معیشت به پدرش اقتدا می کرد و در عبادت و طاعت و خلوص نیت و رعایت حال مردم و ایتم و بیوه زنان و مساکین آبی غافل نبود و خدا را در این طبقه ضعیف یاد می کرد. او دائماً در ذکر بود، هیچ وقت کسی او را از ذکر خالی نمی دید. ۳۲

شیخ صدوق در امالی از حضرت صادق(ع) و او از پدرانش نقل می کند که امام حسن(ع) در میان مردم زمان خود عابدترین، پارساترین و گرامی ترین افراد بود. چون قصد حج می کرد، پیاده راه می رفت و گاهی پای خود را نیز برهنه می فرمود. هیچ گاه دست به کاری نمی زد مگر این که خدا را یاد می نمود. راستگوترین مردم بود و رساترین بیان را داشت. آن حضرت هرگاه روانه مسجد می شد و به نزد درب مسجد می رسید، سر را به سوی آسمان بلند می کرد و می گفت: الهی ضیفک ببابک، یا محسن! قد اتیک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم ۳۳؛ ای خدای من! این مهمان توست که بز در خانه ات ایستاده است، ای خداوند نیکوکار و احسان بخش! بنده تبه کار به نزد تو آمده،

پس از ناپسند‌های من با پسندیدگی و کرم خودت درگذر، ای صاحب کرامت و احسان .
امام حسن(ع) بعد از نطق تکبیر می فرمود: لَبَّيْكَ يَا ذَا النِّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ .^{۳۴}
امام(ع) از نماز صبح در اول طلوع فجر با کسی سخن نمی گفت تا خورشید طلوع کند
و در تمام این مدت در حال ذکر الهی بود .

هم چنین هنگام طلوع خورشید این کلمات را می خواند: سَمِعَ سَامِعَ بِحَمْدِ اللَّهِ
الْأَعْظَمِ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، سَمِعَ سَامِعَ بِحَمْدِ اللَّهِ الْأَمَّجِدِ
لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .^{۳۵}

امام(ع) هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباسش را می پوشید و خود را خوشبو
می ساخت و می فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَجَمَّلُ لِرَبِّي وَ هُوَ يَقُولُ: خُذُوا
زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فَأُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَ أَجُودَ ثِيَابِي^{۳۶}؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست
دارد و به همین جهت من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او دستور
داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید . این است که دوست دارم به
هنگام عبادت بهترین جامه هایم را بپوشم .

شیخ صدوق از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: امام حسن(ع) هرگاه یاد مرگ،
قبر، بعثت، نشور و گذشتن بر صراط می افتاد، گریه می کرد و چون به یاد عرض نامه اعمال
بر حق تعالی می افتاد، نعره می کشید و مدهوش می گشت . چون به نماز می ایستاد به جهت
آن که خود را در مقابل پروردگار خویش می دید، بندهای بدنش می لرزید و چون یاد بهشت
و دوزخ می کرد، مضطرب می شد . مانند اضطراب کسی که او را مار یا عقرب گزیده باشد
و از خدا بهشت را مسئلت می کرد و از آتش جهنم استغفار می نمود . چون به تشییع جنازه ای
حاضر می شد، سکوت محض او را می گرفت . اگر همسایه اش فوت می شد در فراغش
می گریست . هرگاه قرآن تلاوت می کرد با کمال توجه و امعان نظر و دقت و تدبیر و تعقل
می خواند، هرگاه به خطاب: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، می رسید، می گفت: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، در
هیچ حالی کسی او را ملاقات نکرد، مگر آن که می دید که مشغول به ذکر خداوند است .
زبانش از تمام مردم راستگوتر بود و بیانش از همه کس فصیح تر .^{۳۷} فنایش در حق سبب
شده بود که بیست یا بیست و پنج بار به حج برود .^{۳۸} امام حسن(ع) هرگاه وضو می ساخت،
ارکان بدنش متزلزل می شد و می لرزید و رنگ رخسار مبارکش زرد می گشت و بر خود

می لرزید چرا که خود را در برابر حق می دید. وقتی علت این حالت را از حضرتش پرسیدند، آن جناب در پاسخ می فرمود:

سزاوار است بر کسی که می خواهد نزد پروردگار عرش به بندگی بایستد، این که رنگش متغیر گردد و رعشه در مفاصلش بیفتد. ۳۹

و این چنین حالات بندگی و راز و نیاز عاشقانه در برابر پروردگار جهانیان را به نیایشگران حقیقی و عارفان شیفته حق می آموخت.

توجه و شیفتگی امام حسن (ع) برای تشریف پیاده به حج در عموم منابع معتبر اسلامی آمده است، گرچه شمار تشریف او به مکه میان پانزده تا بیست و پنج بار مورد اختلاف است ولی تشریف پیاده ایشان مورد اتفاق است و در همان حال راهوارترین اسب های عربی را از پی او می برده اند. ۴۰ در پاره ای از مآخذ آمده است که بخشی از راه را یا برخی از سفرها را با پای برهنه پیموده است. مگر نه این است که مادر بزرگش فاطمه بنت اسد به گفته مورخان بزرگ اهل سنت فاصله مکه تا مدینه را پیاده و با پای برهنه پیموده است. ۴۱ او در داشتن خصلت های انسانی و الهی، صابران و مجاهدان و هم چنین زاهدان و عابدان را اسوه و امام بود. ابن بابویه قمی کتابی مخصوص در زهد امام حسن (ع) نگاشته به نام زهد الحسن (ع) و مقام پارسایی و بزرگواری و گذشت او را از این دنیا شرح داده است. امام باقر (ع) به نقل از امام حسن (ع) فرمود: شرم دارم از خدا که او را ملاقات کنم در حالی که به خانه او نرفته ام. سپس ادامه داد او بیست مرتبه پیاده از مدینه به مکه رفت. ۴۲ کلینی می گوید:

حسن بن علی (ع) با عبدالله بن جعفر دیدار کرد و به او فرمود: عبدالله! چگونه مؤمن، مؤمن خواهد بود در حالی که از بهره و تقدیر الهی خود خشمگین است و منزلت خود را کوچک می شمرد. با این که فرمانروای او خداست؟! من ضامنم برای کسی که در دل او جز رضا و خشنودی از تقدیرات الهی خطور نکند. این که خدا را بخواند و دعایش مستجاب شود. ۴۳

سیدبن طاووس گوید: امام حسن (ع) چنین دعا می خواند:

اللهم انی أتقرب إليك بجدك و كرمك، و أتقرب إليك بمحمد عبدك و رسولك، و أتقرب إليك بملائكتك المقرّين و أنبيائك و رسلك أن تصلى على محمد

عبدک و رسولک و علی آل محمد و آن تقیلنی عشرتی و تستر علی ذنوبی و تغفرها لی و تقضی لی حوائجی، و لاتعذبنی بقبیح کان منی، فإن عفوک و جودک یسعنی، إنک علی کل شیء قدير^{۴۴}؛ خدایا! با بخشش و بزرگواریت به تو تقرب می جویم و با محمد (ص) بنده و پیامبرت، به تو تقرب می جویم و با فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولانت به تو تقرب می جویم. از تو می خواهم که بر محمد (ص) بنده و پیامبر خود و بر آل محمد (ص) درود بفرستی و از لغزشم درگذری و گناهانم را پوشانی و مرا بیماری را برآوری و به سبب کردار زشتم کیفرم ندهی، تا عفو و بخشندگی تو مرا فراگیرد، که تو بر هر چیز توانایی.

یا من إلیه یرفرّ الهاربون و یستأنس المستوحشون صلّ علی محمد و آله واجعل أنسی بک، فقد ضاقت عنی بلادک واجعل توکلی علیک فقد مال علی أعداؤک، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد واجعلنی بک أصول و بک أحول و علیک أتوکل و إلیک أنیب، اللهم و ما وصفتک من صفة أو دعوتک من دعاء یوافق ذلك محبتک و رضوانک و مرضاتک فأحینی علی ذلك و آمتنی علیه و ما کرهت من ذلك، فخذ بناصیتی إلی ما تحبّ و ترضی، أتوب إلیک ربی من ذنوبی و أستغفرک من جرمی و لاحول و لا قوة إلا بالله لا إله إلا هو الحليم الکریم و صلّی الله علی محمد و آله و اکفنا مهمّ الدنیا و الاخرة فی عافية یا رب العالمین.^{۴۵}

ای کسی که فراریان رو به سوی او آرند و وحشت کنندگان با او انس گیرند! بر محمد و آل او درود فرست و انس مرا با خود قرار ده، که سرزمین هایت برایم تنگ است و توکل مرا بر خود قرار ده، که دشمنانت به من رو کرده اند.

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و چنانم کن که به سبب تو حمله کنم و به سبب تو به جنبش درآیم و بر تو توکل کنم و به سوی تو بازگردم.

خدایا! آن چه از ستایش و نیایشم که هماهنگ با محبت و خشنودی و پسندتوست، مرا بر آن زنده بدار، و بر آن بمیران و آن چه نیست، اختیارم را خود به عهده گیر و مرا به سوی آن چه دوست داری و می پسندی، بکشان.

پروردگارم! از گناهانم به سوی تو توبه می کنم و از بدی هایم از تو آمرزش می خواهم و هیچ جنبش و نیرویی جز از خدا نیست و هیچ معبود به حقی جز او

که بردبار و بزرگوار است، نمی باشد. درود خدا بر محمد و آل او باد و تو خود ای پروردگار جهانیان! نیازهای دنیا و آخرت ما را، در عافیت، کفایت فرما.

اللَّهُمَّ إِنِّكَ الْخَلْفَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ لَيْسَ فِي خَلْقِكَ خَلْفَ مَنْكَ، إِلَهِي مَنْ أَحْسَنَ فَبِرَحْمَتِكَ وَ مِنْ أَسَاءَ فَبِخَطِيئَتِهِ فَلَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَغْنَى عَنْ رِفْدِكَ وَ مَعُونَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ اسْتَبَدَلَ بِكَ وَ خَرَجَ مِنْ قَدْرَتِكَ، إِلَهِي بِكَ عَرَفْتُكَ وَ بِكَ اهْتَدَيْتَ إِلَى أَمْرِكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ فَيَا مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَاهَكَذَا غَيْرَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِي الْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي وَ السَّعَةَ فِي رِزْقِي، اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ عَمْرِي آخِرَهُ، وَ خَيْرَ عَمَلِي خَوَاتِمَهُ، وَ خَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْقَآئِمِ إِلَهِي أَطْعَمْتِكَ وَ لَكَ الْمَنْ عَلَيَّ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ. الْإِيمَانَ بِكَ وَ التَّصَدِيقَ بِرَسُولِكَ، وَ لَمْ أُعْصِكَ فِي أَبْغَضِ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ الشَّرْكَ بِكَ وَ التَّكْذِيبَ بِرَسُولِكَ فَاغْفِرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ. ٤٦

خدایا! تو از همه آفریدگان خود، وارث هستی و در آفریدگان خود، هیچ وارث از خود نداری. معبود من! هر که نیکی کند، از رحمت توست و هر که بدی کند، از گناه خود اوست، پس نه آن که نیکی کند، از کمک و یاری تو بی نیاز است و نه آن که بدی کند، بدل از تو یابد و از قلمرو تو انمندی تو بیرون شود.

معبود من! تو را با تو بشناسم و به امر تو، به سبب تو راهنمایی شوم و اگر تو نبودی، نمی دانستم چستی. پس ای کسی که او این اوصاف را دارد و جز او کسی ندارد! بر محمد و آل محمد درود فرست و در عملم، اخلاص روزی ام فرما، و در رزقم، گشایش عطايم کن. خدایا! خیر عمرم را در پایان آن قرار ده و خیر کردارم را در پایانه های آن و خیر روزهایم را در روز دیدار خود نگه دار.

معبود من! تو را در محبوب ترین چیزها نزد تو که ایمان به تو و تصدیق پیامبرت باشد، فرمان بردم و در این نعمت بزرگ، تو بر من منت داری و در مبعوض ترین چیزها که شرک به تو و تکذیب پیامبرانت باشد، نافرمانی ات نکردم. پس ای مهربان ترین مهربانان و ای بهترین گذشت کنندگان، گناهان رخ داده در میانه آن دو را بر من ببخشای.

در مورد عبادت باید به این نکته نیز توجه خاص داشت که اعمال مستحبی لطمه ای

به واجبات نزند. امام حسن (ع) در این زمینه فرموده است:

إذا أضرت التوافل بالفريضة فارفضوها؛ هرگاه انجام دادن اعمال مستحبی به واجبات لطمه بزند، آنها را ترک کنید.

و می فرمود:

اعمل لدنیاک کانتک تعیش ابدا و اعمل لآخرتک کانتک تموت غدا^(۴۷)؛ برای دنیای خود چنان کار کن که گویی برای همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت خود چنان عمل کن که گویی فردا خواهی مرد.

با درک این حقیقت، شخصیت آدم رشید همواره در مرز طبیعت و فوق طبیعت (حیات و فوق حیات) حرکت می کند. این نوع زندگی که فوق زندگی طبیعی معمولی است، در عین حال که عوامل و لوازم زندگی را به طور جدی منظور می دارد، لوازم و نتایج قطع شدن آن را که مرگ نامیده می شود، مشهود می کند. هر لحظه ای از لحظات چنین زندگی، هم مسیر است و هم مقصد - چنان که - هم وسیله است و هم هدف، این زندگی برمبنای زندگی سعادت‌مندان و مرگ سعادت‌مندان است. از محضر امام حسن مجتبی (ع) عمل به همین نکته برای سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها کفایت می کند.

علم و دانش

چنان که می دانیم و تاریخ زندگی پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) بر آن دلالت دارد، علم و دانش این بزرگواران موهبت الهی بوده است. پیامبر (ص) در حالی که از معلم و استادی، تعلیم نگرفته بود، مصدر این همه علوم عالییه و معارف حقیقیه و شرایع محکمه گردید. به همین ترتیب علوم علی (ع) و سایر ائمه (ع) نیز به افاضه ربانی و بخشش الهی و تعلیم خاص شخص نبی اکرم (ص) بوده است.

احادیث معتبر دلالت دارد بر این که پیامبر (ص)، علی (ع) و فرزندان را، به دانش‌هایی مخصوص گردانید و کتابی که به خط علی (ع) و املاء پیامبر (ص) بود همواره در این خاندان مورد استناد و مراجعه بوده است و در حقیقت تبلیغات و تعلیمات امامان (ع) و سیره و روش آنها، تکمیل و تفهیم هدف پیامبر (ص) در تربیت جامعه و هدایت بشر بوده است.

روایات بی شماری از طریق اهل سنت رسیده است بر این که علی (ع) در بین تربیت شدگان مکتب نبوت، بیشتر از همه صحابه از تابش انوار نبوت مستفیض بوده و بعد از

پیامبر (ص) مرجع عموم در مسایل مشکله علمی بوده است و علوم شرعیه همه منتهی به آن سرور می شده است.

بعد از علی (ع) این منصب الهی و رهبری علمی و دینی با فرزندانش امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بود. آنها ملجأ و پناه مردم در مسایل اسلامی و علوم تفسیر و احکام شرعی بودند، سخنانشان قاطع و مقبول و روششان سرمشق و میزان بود. امام حسن (ع) در سایه عنایت و تربیت رسول الله (ص)، فصیح ترین مرد عرب گردید. او از پدر و مادر که از چشمه نطق و بیان رسول الله (ص) سیراب گشته بودند، فصاحت و بلاغت را به ارث برد. علم و دانش آن حضرت از احتجاجات او با دشمنان اهل بیت (ع) به خصوص معاویه و مروان و نامه هایی که به معاویه نوشته و خطبه هایی که به مناسبت هایی ایراد فرموده اند، کاملاً روشن و آشکار است. امام (ع) خطب و کلمات مهیجی دارد که علاوه بر انسجام سخن و ایجاز و اعجاز کلام، حاکی از معانی عالی و لطیف است که مشحون بر اصول و فروع دین و تربیت اجتماعی است.

کلمات امام (ع) دارای روح تربیت و ارشاد و هدایت و وعظ و اندرز و ادب و مکرمات و اخلاق است که در الفاظ رسا و معانی دقیق، رقیق و لطیف بیان شده است. خطب امام (ع) و آثار منظومی که منسوب به اوست بهترین معرف قدرت فصاحت و بلاغت او می باشد. علم و دانش امام (ع) از صفات بارزی بود که هر انسان تشنه علم را به سوی خود جلب می نمود. او آگاه ترین و عالم ترین فرد زمان خود پس از پدرش بود. او در زمان پدر و پس از آن همواره پاسخ گوی معضلات علمی و فرهنگی جامعه بود. او از همان کودکی همراه پیامبر (ص) در مسجد حضور داشت و از زبان جدش وحی را می شنید و آن گاه که به خانه باز می گشت آیات را برای مادرش تلاوت می کرد.

امام (ع) در چهار سالگی آیات قرآن و دعاهایی را که از جدش شنیده بود برای دیگران می خواند.

امام حسن (ع) درباره تفکر و اندیشه فرمود:

عليكم بالفكر فإنه حياة قلب البصير و مفاتيح أبواب الحكمة^{۴۸}؛ بر شما باد که

بیندیشید زیرا اندیشه حیات دل بینا و کلید درهای حکمت است.

راوندی نقل کرده است:

امام حسن (ع) فرمود: شگفت از کسی که در سلامت خوراک خود می اندیشد، چگونه در سلامت افکار و اندیشه های خود نمی اندیشد؟ پس شکم خود را از آن چه آزارش دهد باز می دارد و در سینه و جان خود افکاری می سپارد که نابودش می کند. ۴۹

امام (ع) درباره تداوم دانش و آگاهی فرمود:

عَلِمَ النَّاسَ عِلْمَكَ وَتَعَلَّمَ عِلْمَ غَيْرِكَ فَتَكُونُ قَدْ اتَقَنْتَ عِلْمَكَ وَعِلْمَتَ مَالِمٍ تَعْلَمُ؛^{۵۰}
آموخته های خود را به دیگران بیاموز و از دانش دیگران بهره بگیر. در این صورت دانش خویش را تقویت و تحکیم بخشیده و از آگاهی های دیگران بهره مند شده ای. بنابراین پرورش بعد عقلانی و شکوفا نمودن منطق و استدلال یکی از مهم ترین ابعاد تربیت است. اگر انسان در پرتو منطق و عقل و خرد تربیت یابد، می تواند درست بیندیشد. منطقی تصمیم بگیرد و از روی اندیشه رفتار کند. و در مورد اخلاق مؤمنین فرمود:

ان من أخلاق المؤمنین حرصاً في علم. يخالط الناس ليعلم ويناطق ليفهم؛^{۵۱} آنان در آموختن دانش حریص می باشند و با مردم می آمیزند، تا از دانسته های آنان بهره بگیرند و با آنان گفتگو می کنند تا بفهمند.

آگاه بودن از نتایج امور و تفکر در عواقب بسیاری از کارها، انسان را در تصمیم گیری ها یاری می کند.

امام (ع) می فرماید:

صاحب الناس مثل ما تحب أن يصاحبوك به؛^{۵۲} با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری آنها همان گونه با تو رفتار و برخورد نمایند.

امام (ع) در مورد تقویت و پرورش نیروی اندیشه می فرماید:

بالعقل تدرک الداران جميعا؛^{۵۳} سعادت هر دو جهان در گرو بهره گیری از نیروی عقل و اندیشه است.

لا ادب لمن لا عقل له؛^{۵۴} کسی که از نیروی خرد برخوردار نباشد، ادب نخواهد داشت.

اوصيكم بتقوى الله وإدامة التفكر فإن التفكر أبو كل خير و أمه؛^{۵۵} شما را توصیه

می کنم به تقوای الهی و تفکر دائمی، زیرا اندیشه‌ی این پدر و مادر هر خوبی و خیر است. یعنی اندیشه منشأ و سرچشمه تمام خوبی‌ها و زیبایی‌هاست. انسان‌ها فطرتاً میل به کمالات و صفات برجسته دارند. ابوسعید شریحیل نقل می کند که روزی امام حسن (ع) فرزندان خود و برادرانش را دعوت کرده و به آنان چنین فرمود:

إنکم صغار قوم و یوشک أن تکونوا کبار قوم آخرین فتعلموا العلم فمن لم یستطع منکم أن یحفظه فلیکتبه و لیضعه فی بینه^{۵۶}؛ همه شما کودکان اجتماع امروز هستید و امید می رود که بزرگان جامعه فردا باشید. پس دانش تحصیل کنید و علم بیاموزید. هرکس از شما توانایی حفظ دانش را ندارد. آن را بنویسد و در منزلش نگه داری نماید.

امام حسن (ع) با این کلام گهربار می فهماند که درس خواندن امروز، راه وصول به عزت و بزرگی در آینده می باشد. و فرمود:

بالعقل تدرک الداران^{۵۷}؛ با نیروی عقل و تفکر و اندیشه، خوشبختی دو جهان حاصل می شود.

لا فقر مثل الجهل^{۵۸}؛ هیچ نیازمندی و فقری مثل جهل نیست.

مردی گفت در مسجد مدینه وارد شدم. مردی را دیدم که از رسول خدا (ص) روایت حدیث می کند و مردم نیز گرد او جمع شده اند. من به نزد او رفتم و گفتم مرا از شاهد و مشهود خبر بده! آن مرد گفت: شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه است. به سوی دیگر مسجد به نزد مردی رفتم که او نیز از رسول خدا (ص) حدیث نقل می کرد. سؤال را از او پرسیدم. گفت: شاهد روز جمعه است و مشهود روز نحر است. از پیش او به نزد جوانی رفتم که او نیز از رسول خدا (ص) حدیث نقل می کرد. در جوابم فرمود: شاهد محمد (ص) است و مشهود روز قیامت. آیا نشنیده‌ای که حق تعالی فرموده که: یا ایها النبی انا أرسلناک شاهداً (احزاب، ۴۵/۳۳) و فرمود: ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (مرد، ۱۱/۱۰۳) از دیگران پرسیدم این افراد را معرفی کنید گفتند: اولی ابن عباس. دومی ابن عمر و این نفر سوم حسن بن علی (ع) است، و قول حسن (ع) نیکو بود. ۵۹

روزی امام حسن (ع) در حالی که غسل نموده و جامه‌ای فاخر پوشیده و خود را معطر ساخته بود و حسن صورتش از کمال معنی خبر می داد و غلامان در اطرافش بودند از منزل

خارج شد. ناگاه فردی یهودی را دید که از غایت احتیاج گویی خاک مذلت برفرقش ریخته اند و تخم فلاکت در نهاد ضمیر ناتوانش انداخته اند. از امام حسن (ع) پرسید: یا بن رسول الله (ص) جدت فرمود: «دنیا زندان مؤمنان است و بهشت کافران» و تو مؤمنی و من کافر. پس نمی بینم دنیا را مگر که بهشتی از برای تو است که با آن تنعم می کنی و لذت می یابی و زندانی از برای من است که مضرات آن مرا به سرحد هلاکت رسانیده است. امام حسن (ع) فرمود: ای شیخ! اگر نظر کنی به آن چه حق سبحانه و تعالی برای من و مؤمنین در سرای آخرت از آن تنعمات قرار داده که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده، هر آینه بدانی که در این دنیا در تنگنای زندانم و اگر بینی آن چه حق جل و علا برای تو و کافران از سعیر نار جحیم مهیا ساخته هر آینه بدانی اکنون در بهشت نعیمی. ۶۰

حسن معاشرت

آورده اند که روزی امام حسن (ع) با برادرش امام حسین (ع)، مرد سالخورده ای را دیدند که وضو می ساخت اما وضویش درست نبود، آنها تصمیم گرفتند بدون این که پیرمرد ناراحت شود اشتباهش را متوجه او سازند. به همین خاطر با یکدیگر به صورت ظاهر به مجادله پرداختند. امام حسن (ع) به برادرش گفت: من از تو بهتر وضو می گیرم و امام حسین (ع) گفت: وضوی من بهتر است، سرانجام داوری را نزد پیرمرد بردند و گفتند: قضاوت کن، کدامیک از ما دو نفر نیکوتر وضو می سازد؟ پیرمرد نظاره کرد و متوجه شد که وضوی خودش نادرست بوده، آن گاه رو به آنها کرد و گفت: وضوی این پیرمرد نادان اشتباه بوده است و هم اکنون وضوی درست را از شما آموختم و به برکت شفقت و مهربانی شما بر امت جدتان راه درست را یاد گرفتم. ۶۱

آورده اند که مردی مستحق از امام حسن (ع) درخواست کمک کرد. امام صد دینار به او داد، همان مرد خدمت امام حسین (ع) رفت و از او درخواست کمک نمود. امام فرمود: برادرم به تو چقدر داد؟ مرد پاسخ داد: صد دینار، امام حسین (ع) به او نود و نه دینار داد و نخواست که با برادرش برابری کرده باشد.

امام باقر (ع) فرموده است: امام حسین (ع) به احترام امام حسن (ع) در حضور او سخن نمی گفت. ۶۲

از علی (ع) نیز روایت شده که فرمود: حسن (ع) در زمان رسول خدا (ص) مرا ابالحسین

صدا می کرد و حسین (ع) مرا «اباالحسن» می خواند و هر دو رسول خدا (ص) را پدر صدا می کردند. چون رسول خدا (ص) از دنیا رحلت فرمود، آنان مرا پدر خواندند. ۶۳

امام حسن (ع) به عنوان الگوی انسان های تربیت یافته آن چنان زیبا سخن و خوش گفتار بود که مخاطبین را به خود جذب و تحت تأثیر قرار می داد و علاوه بر این که از به کار بردن کلمات نامناسب پرهیز می نمود، مؤمنین را نیز از آن باز می داشت. امام (ع) فرمود: *إن المؤمن من لا يطعن ولا يناذب بالألقاب* ۶۴؛ انسان های با ایمان طعنه نمی زنند و همدیگر را با القاب زشت صدا نمی کنند.

هم چنین او در مورد جذب بزرگوارش فرمود:

هرگاه از پیامبر (ص) حاجتی خواسته می شد، آن را برآورده می کرد و اگر امکان رفع نیاز سائل نبود او را با زبان خوش و سخنان دلنشین و چهره ای گشاده جواب می گفت. ۶۵

ابن عساکر با سند خود از جعید بن همدان نقل کرده است که امام حسن (ع) فرمود: *ای جعید! مردم چهار گروهند: گروهی که بهره ای از ایمان و عمل صالح دارند و اخلاق ندارند. گروهی که اخلاق دارند و بهره ای از ایمان و عمل صالح ندارند. گروهی که نه اخلاق دارند و نه بهره ای از ایمان و عمل صالح که اینان بدترین افرادند و گروه چهارم هم اخلاق دارند و هم ایمان و عمل صالح و اینان بهترین افرادند.* ۶۶

سیمای پاکیزه و آراسته، عشق به زیبایی و آراستگی از تمایلات فطری بشر می باشد. در روایات اهل بیت (ع) به پوشیدن لباس تمیز و زیبا و رسیدگی به وضع ظاهری بارها تأکید شده است.

فرقد سبخی به حضور امام حسن (ع) آمد و برتن آن حضرت جامه خز بود. فرقد که جامه پشمینه پوشیده بود شروع به خیره نگریستن به جامه امام (ع) کرد. امام (ع) فرمود: تو را چه می شود که چنین بر من می نگری و حال آن که بر تن من جامه بهشتیان است و بر تن تو جامه دوزخیان! همانا برخی از شما زهد را در جامه خود و تکبر را در سینه خویش قرار می دهد و به جامه پشمینه خویش شیفته تر است از صاحب جامه خز به جامه اش.

ابن سماک به پشمینه پوشان گفت: اگر این جامه شما موافق با اندیشه های پوشیده

شماست چرا دوست می دارید مردم برآن آگاه شوند و اگر مخالف با سیرت شماست که هلاک شده اید. ۶۷ امام حسن (ع) فرمود:

یکی از ویژگی های مؤمنین این است که در عین فقر و ناداری، ظاهری آراسته و پاکیزه دارند. ۶۸

امام (ع) خود در هنگام اشتغال به نماز، حضور در مجامع عمومی و در ارتباط با مردم و خانواده، این نکته مهم تربیتی را رعایت می نمود. آن حضرت چنان از صورت زیبا و ظاهری پاکیزه و آراسته برخوردار بود که حتی توجه دشمنان و مخالفین را به خود معطوف می داشت. امام (ع) جمال ظاهری را با جمال باطنی در هم آمیخته و صورت زیبا را با سیرت زیبا یکسان جمع کرده بود.

مربی باید عاشق تربیت باشد، امام (ع) می فرماید:

المعروف مالم يتقدمه مظل ولا يتبعه من؛ نیکی آن است که با کندی و مسامحه کاری آغاز نشود و دنبال آن منت هم نباشد.

و فرمود:

إن من اخلاق المؤمنین نشاطا فی هدی ونهیها عن شهوة ۶۹؛ از ویژگی های انسان های با ایمان، شادی و سرور و با نشاط بودن در مسیر هدایت و خودداری از شهوات می باشد.

حضرت مجتبی (ع) به عنوان مربی و الگوی کامل بشر، با کودکان آن چنان انس و الفت برقرار کرده بود و ارتباط مستحکمی با نسل جدید داشت که آنان در موارد گوناگون به حضرت رجوع کرده و رازهای درونی خویش را ابراز می داشتند. چنان که روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بودند و برای داوری در میان آن ها و انتخاب بهترین خط، به حضور امام حسن (ع) آمدند. علی (ع) که ناظر این صحنه بود به فرزندش امام حسن (ع) گفت: یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم الله سألک عنهم القيامة ۷۰؛ فرزندم! دقت کن که چگونه داوری می کنی؟ چرا که این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت درباره آن از تو سؤال می کند.

امام حسن (ع) تمامی شرایط و صفات را که یک مربی باید داشته باشد، دارا بود. به همین علت می توانست انسان را در رسیدن به قله های رفیع افتخار و در مسیر شکوفایی و

سعادت پیش برده و به مقصد نهایی و به اهداف عالی تربیتی رهنمون شود.
از ویژگی های امام حسن (ع) می توان نرم خوئی و مهربانی او را نام برد. اخلاق زیبا و
برخورد خوب آن بزرگوار با مخاطبینش مورد قبول عموم سیره نویسان می باشد. بارها اتفاق
افتاده که حضرت (ع) خشن ترین دشمنان خویش را به نرمی و ملاطفت نواخته و از آنان
دوستانی ابدی ساخته است. او خود در این مورد می فرماید:

إن أحسن الحسن الخلق الحسن^{۷۱}؛ زیباترین زیبایی ها اخلاق زیبا و خوش رفتاری
است.

لذتبخش ترین زندگی را کسانی - رند که از اخلاق زیبا برخوردارند.^{۷۲}

معاویه سرسخت ترین دشمن آن حضرت، در یک اعتراف صریح می گوید: هیچ کس
نزد من سخن نگفت که دوست داشتنی تر از حسن بن علی (ع) باشد. او هرگاه لب به سخن
می گشود دلم نمی خواست سخنش پایان پذیرد. هم چنین گفت: ما سمعت منه كلمة
فحش قط^{۷۳}؛ هرگز از حسن بن علی (ع) سخن ناروا و کلمه زشتی نشنیدم. به کار بردن
کلمات ناپسند و سخنان اهانت آمیز و نیش دار همانند سمی مهلک روح انسان را می آزارد.
روزی مروان بن حکم به آن حضرت دشنام گفته و سخنان ناروا نسبت داد، هنگامی
که از گفتن حرف های زشت خویش فارغ شد، امام حسن (ع) به او فرمود: من چیزی به تو
نمی گویم، اما این عمل ترا به خداوند متعال واگذار می کنم. اگر در گفته های خود صادق
و راستگو باشی، خداوند پاداش راستی تو را بدهد و اگر در گفتار خود دروغ گفته باشی،
خداوند در مقابل حرف های دروغ، تو را به جزایت برساند، در هر حال خداوند برای تو از
من سزاوارتر است.^{۷۴}

به این ترتیب امام مجتبی (ع) عملاً ارزش های اخلاقی و سجایای ستوده را به مردم
می آموخت.

از دیگر ویژگی های او در حسن معاشرت، سلام کردن بود. سلام کردن مهم ترین
مرحله آغاز ارتباط اجتماعی هر مسلمان است. تقید به آن زمینه را برای رشد و تربیت همه
جانبه انسان فراهم می نماید.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

خمس لست بتارکهن حتی الممات... و تسلیمی علی الصبیان لتکون سنه من بعدی^{۷۵}؛

پنج خصلت را تا لحظه مرگ ترک نخواهم کرد، یکی از آن‌ها سلام دادن به کودکان است، تا بعد از من یک رسم رایج شود.

امام حسن (ع) نیز می‌فرماید:

من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجبوه^{۷۶}؛ هرکس قبل از سلام کردن به سخن گفتن آغاز نماید، او را جواب ندهید.

هم چنین سلام دادن بهتر است با بانگ رسا و آهنگی خوش و دلنشین ادا شود، تا نحوه ارتباط عمیق و ریشه دار باشد. امام حسن مجتبی (ع) در گفتار دیگری فرمود: مروت آن است که شخص دین خود را حفظ کرده و نفس را از پلیدی‌ها دور نگه داشته و حقوقی را که بر گردن دارد ادا کند و با بانگ رسا و دلنشین به دیگران سلام نماید.^{۷۷}

یتیم نوازی

اصولاً اطلاعات ما از سیره عملی ائمه اطهار (ع) خصوصاً پس از امام علی (ع) بیشتر به بیان فضایل، آن هم خوارق عادات و کرامات و معجزات و مسایلی از این قبیل می‌باشد و کمتر به سیره عملی و زندگی عینی معصومین (ع) توجه و عنایت شده است. بنابراین نسبت به سیره عملی یعنی مباحث اجتماعی، تربیتی، سیاسی و اموری از قبیل برخورد این بزرگواران با بازماندگان شهدا و ایتم اطلاعات ما بسیار ناچیز و محدود است. از طرف دیگر چون شیعه به عنوان اصلی‌ترین مخالف حاکمیت سیاسی بنی امیه و بنی عباس شناخته می‌شد، حرکات آنان تحت نظر حکام یا نمایندگانشان بود و یکی از مواردی که می‌توانست حساسیت حکام را برانگیزد، نوع سلوک و رفتار آن حضرت نسبت به خانواده‌های شهدا یعنی مجاهدان و مبارزانی بود که در برابر قدرت حاکم ایستادگی و مبارزه کرده و در این عرصه به شهادت رسیده بودند. بدیهی است در چنین وضعیتی امکان این که ائمه اطهار (ع) به طور علنی و آشکار بتوانند با اتخاذ مواضعی و یا بیان مطالبی در جامعه، ایجاد انگیزه کنند، وجود نداشت. اگرچه این محدودیت در زمان علی (ع) و حسین (ع) کمتر بود، بخصوص در مقطعی که امام علی (ع) و امام حسن (ع) از اقتدار سیاسی و حکومتی برخوردار بودند.

اخبار و روایاتی که از رسیدگی و توجه علی (ع) به فرزندان شهدا و به طور کلی خانواده‌های بی سرپرست سخن می‌گویند، نسبت به سایر ائمه (ع) بیشتر است.

در شأن نزول سوره انسان آمده است که آن حضرت همراه خانواده بزرگوارشان پس از سه روز متوالی روزه گرفتن با وجود شدت نیازی که به خوراک و قوت روزانه خویش داشتند، طعام خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.^{۷۸}

امام علی (ع) در تقسیم هر چیزی ابتدا به ایتام توجه می کرد و خود را پدر یتیمان و سرپرست بیوه زنان می دانست. دقت نظر ایشان به کارگزاران، هشدارها و نصایح آن حضرت به مسئولین و والیان کم توجه و یا بی توجه به حقوق ایتام، یا اموال بیت المال که سهمی از آن متعلق به فرزندان شهدا و ایتام است، همه نشان از حساسیت بالای ایشان نسبت به ایتام و حقوق آنان است.

امام حسن (ع) به پیروی از پدر بزرگوار خود در توجه به خانواده مجاهدین، حقوق جنگ جویان را صددرصد اضافه کردند.^{۷۹}

امام حسین (ع) اموال خود را میان یتیمان مجاهدانی که در رکاب علی (ع) به شهادت رسیده بودند، تقسیم کرد.^{۸۰}

در میان اوصاف و ویژگی های حسنین (ع)، به طور مکرر به شفقت و مهربانی نسبت به ایتام اشاره شده است.^{۸۱}

عفو و گذشت

امام حسن (ع) فرمود:

لا تعاجل الذنب بالعقوبة، واجعل بينهما للاعتذار طريقاً^{۸۲}؛ در مقابل خطاکار برای عقوبت و تنبیه عجله نکن و در فاصله خطا و تنبیه برای عذرخواهی راهی و فرصتی بگذار.

در خطای کودکان باید فرصت داد تا با زبان حال یا قال، پشیمانی خود را نشان دهند و عذر آنها را پذیرفت. امام حسن (ع) در مورد صفات پسندیده یکی از دوستان شایسته خویش می گوید: کان لایلوم احدا علی ما قد یقع العذر فی مثله^{۸۳}؛ او در مورد فرد خاطی، اگر امکان عذرخواهی بود و راهی برای اعتذار وجود داشت، از توبیخ خودداری می نمود. اکنون به یک رفتار اصلاح گرایانه و تنبیه آمیز از پیشوای دوم شیعیان اشاره می کنیم که در برخورد با یک فرد خطاکار در پیش گرفته است. روزی شخصی به حضور آن رهبر وارسته آمده و گفت: فلانی از شما بدگویی می کند. امام (ع) ناراحت شده و با چهره ای

درهم کشیده به وی فرمود: تو مرا به زحمت انداختی، چون از این که غیبت یک مسلمان را شنیدم باید نخست برای خودم استغفار کنم و از این که تو می گویی آن شخص با بدگویی از من مرتکب گناه شده، بایستی برای او نیز استغفار نمایم. ^{۸۴}

جمعی از سادات بنی هاشم، شبی در منزل امام حسن (ع) مهمان بودند و از موضوعات مختلف سخن می گفتند. هنگام صرف غذا رسید. در این موقع یکی از خادمین حضرت مشغول خدمتگزاری و پذیرایی گردید. او همین طور که غذای داغ را تقسیم می کرد در اثر سهل انگاری مقداری از آن بر روی بدن حضرت ریخت و از حرارت آن، پوست بدنش آسیب دید. غلام از کار خود ناراحت شده و زبان به اعتذار گشوده و گفت: سرورمن! خداوند می فرماید: **وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ؛** پرهیزگاران خشم خود را فرو می برند. امام فرمود: خشم خود را فرو بردم. غلام ادامه داد: **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛** و از خطای مردم می گذرند. امام (ع) فرمود: تو را عفو کردم و از خطایت گذشتم. غلام گفت: **وَاللَّهِ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛** و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. امام (ع) فرمود: تو را آزاد کردم و پانصد درهم نیز به تو بخشیدم. ^{۸۵}

یکی از غلامان خدمتگزار حضرت امام حسن مجتبی (ع) مرتکب خیانتی شد که سزاوار کیفر بود، حضرت دستور داد تا وی را تنبیه نمایند. غلام در آن لحظه پشندستی کرد و خطاب به امام (ع) این آیه را قرائت نمود: **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛** انسان های وارسته خطای گناه کاران را عفو می کنند، حضرت فرمود: «بخشیدم». غلام ادامه داد: **وَاللَّهِ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ،** امام (ع) فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. ^{۸۶}

امام حسن (ع) تا آخرین لحظه زندگی پربرکت خویش در فکر تربیت و اصلاح مردم و فرزندان خویش بوده است.

در وصیت خود به امام حسین (ع) فرمود: ای حسین! من به تو وصیت می کنم درباره کسانی از اهل و اولاد من و اهل بیت خودت که بعد از من می مانند، این که خطاهای خطاکاران آنان را عفو کنی و نیکی هایشان را قبول نمایی و بر آنها مانند یک مرتبی باشی. ^{۸۷}

۱. اعلام الوری / ۳۰۴.
۲. زبیر بن بکار از اعقاب زبیر بن عوام اسدی، متولد به سال ۱۷۲ هجری و درگذشته به سال ۲۵۶ هجری از پیوستگان به دستگاه متوکل عباسی است. ر. ک: تاریخ بغداد، ۸ / ۴۶۷.
۳. اعیان الشیعه، ۱ / ۵۶۳.
۴. طبقات ابن سعد، ۵ / ۲۰؛ تاریخ الخلفاء / ۱۹۰.
۵. طبقات ابن سعد، ۵ / ۲۰؛ مستند احمد بن حنبل، ۶ / ۳۲۳؛ خصایص / ۲۴.
۶. تاریخ یعقوبی، ۲ / ۱۵۷.
۷. منتهی الآمال / ۳۱۲.
۸. همان؛ جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ۳ / ۷.
۹. سنن بیهقی، ۴ / ۳۳۱؛ البدایه و النهایه، ۸ / ۳۷.
۱۰. طبقات ابن سعد، ۵ / ۲۶.
۱۱. مناقب آل ابی طالب، ۴ / ۱۶؛ بحار الانوار، ۴۳ / ۳۴۱.
۱۲. بحار الانوار، ۴۳ / ۳۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۴ / ۱۸.
۱۳. نورالابصار / ۱۲۳؛ کنزالمذفون / ۴۳۴ به نقل از بلاغه الإمام الحسن (ع) / ۱۳۵.
۱۴. امام مجتبی (ع) / ۱۸۵.
۱۵. بحار الانوار، ۷۸ / ۱۱۳.
۱۶. تاریخ بغداد، ۶ / ۳۴؛ نورالابصار / ۱۱۰؛ البدایه و النهایه، ۸ / ۳۸.
۱۷. حیاة الامام الحسن بن علی (ع)، ۱ / ۳۰۹.
۱۸. مناقب آل ابی طالب، ۴ / ۲۳.
۱۹. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ۷ / ۵.
۲۰. تحف العقول / ۲۲۵.
۲۱. بحار الانوار، ۷۲ / ۴۰۱.
۲۲. تحف العقول / ۲۲۵.
۲۳. مناقب آل ابی طالب، ۳ / ۱۹؛ کشف الغمه فی معرفه الانمه، ۲ / ۱۳۵ و ۱۳۶.
۲۴. طبقات ابن سعد، ۵ / ۴۵؛ مقاتل الطالبیین / ۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۳ / ۱۸۳.
۲۵. بحار الانوار، ۷۵ / ۱۱۳.
۲۶. همان، ۱ / ۱۰۱.
۲۷. وقعه الصقین / ۱۵.
۲۸. همان / ۱۱۴.
۲۹. صلح الحسن / ۲۶۸ و ۲۶۹.
۳۰. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ۷ / ۴.
۳۱. اخبار الطوال / ۲۲۴.
۳۲. امالی صدوق / ۱۰۸.
۳۳. همان؛ منتهی الآمال / ۳۱۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۴ / ۱۴.
۳۴. طبقات ابن سعد، ۵ / ۲۰.
۳۵. همان / ۲۳.
۳۶. تفسیر نمونه، ۶ / ۱۵۱؛ تفسیر عیاشی، ۲ / ۱۴.
۳۷. منتهی الآمال / ۳۱۱؛ امالی صدوق / ۱۰۸.
۳۸. بحار الانوار، ۴۳ / ۳۳۹؛ مناقب آل ابی طالب، ۴ / ۱۸.
۳۹. مناقب آل ابی طالب، ۴ / ۱۷.
۴۰. تاریخ یعقوبی، ۲ / ۲۲۵؛ طبقات ابن سعد، ۵ / ۲۴؛ حلیه الاولیاء، ۲ / ۳۵.
۴۱. تذکره الخواص / ۱۰؛ اعیان الشیعه، ۱ / ۵۶۳.
۴۲. حلیه الاولیاء، ۲ / ۳۷؛ کشف الغمه فی معرفه الانمه، ۲ / ۱۲۹.
۴۳. اصول کافی، ۲ / ۶۲.
۴۴. بحار الانوار، ۹۱ / ۱۸۵.
۴۵. مهج الدعوات / ۱۴۳؛ بحار الانوار، ۹۵ / ۴۰۸، ح ۴۰.
۴۶. مهج الدعوات / ۱۴۴؛ بحار الانوار، ۹۵ / ۱۹۰ و ۹۴ / ۲۰۶؛ الدعوات / ۹۱.
۴۷. بحار الانوار، ۴۴ / ۱۳۹؛ وسائل الشیعه، ۱۲ / ۴۹.

- ٤٨ . بحارالانوار، ٧٨/ ١١٥ .
- ٤٩ . الدعوات / ١٤٤ .
- ٥٠ . بحارالانوار، ٧٥/ ١١١ .
- ٥١ . اعلام الدين / ١٣٧ .
- ٥٢ . بحارالانوار، ٧٥/ ١١٦ .
- ٥٣ . همان / ١١١ .
- ٥٤ . همان .
- ٥٥ . مسند الامام المجتبی (ع) / ٧١٩ .
- ٥٦ . طبقات ابن سعد، ٥/ ٢٣؛ تاريخ يعقوبی، ٢/ ١٥٧؛ البدايه و النهايه، ٨/ ٤٥؛ ترجمه الامام الحسن من تاريخ دمشق / ١٦٧ .
- ٥٧ . بحارالانوار، ٧٥/ ١١١ .
- ٥٨ . همان .
- ٥٩ . كشف الغمه في معرفة الاثمه، ٢/ ١١٧ .
- ٦٠ . همان / ١١٨ .
- ٦١ . فرهنگ جامع سخندان امام حسين (ع) / ٦١ .
- ٦٢ . همان / ٦٩ .
- ٦٣ . همان .
- ٦٤ . اعلام الدين / ١٣٧ .
- ٦٥ . تاريخ يعقوبی، ٢/ ١٥٨ .
- ٦٦ . ترجمه الامام الحسن (ع) من تاريخ دمشق / ١٥٩؛ كنز العمال، ١٦/ ٢٧٠ .
- ٦٧ . جلوه تاريخ در شرح نهج البلاغه، ٧/ ٣١٥ .
- ٦٨ . اعلام الدين / ١٣٧ .
- ٦٩ . بحارالانوار، ٧٥/ ١١٣ .
- ٧٠ . تفسير نمونه، ٣/ ٤٣١ .
- ٧١ . وسائل الشيعه، ١٢/ ١٥٣ .
- ٧٢ . مسند الامام مجتبی (ع) / ٧٢٣؛ الخصال / ٢٩؛ مستدرک الوسائل، ٨/ ٤٩٣ .
- ٧٣ . تاريخ يعقوبی، ٢/ ١٥٨ .
- ٧٤ . بحارالانوار، ٤٣/ ٣٥٢ .
- ٧٥ . الخصال، ١/ ٢٧١ .
- ٧٦ . مسند الامام المجتبی (ع) / ٦٨٨ .
- ٧٧ . بحارالانوار، ٤٤/ ٨٨ .
- ٧٨ . مروج الذهب، ٢/ ٢٢٨؛ ارشاد، ١/ ١٦٧؛ ترجمه تفسير طبري، ٧/ ١٩٦٩؛ التفسير الكبير، ٣٠/ ٢٤٥؛ كشف الغمه في معرفة الاثمه، ١/ ٢٢٦؛ تفسير الميزان، ٢٠/ ٣٥٣ .
- ٧٩ . مقاتل الطالبين، ص ٤٧ .
- ٨٠ . زندگي و سيمای حضرت امام حسين (ع) / ٤١، به نقل از كتاب ابوالشهداء .
- ٨١ . المحجة البيضاء، ٤/ ٢٢٣؛ كشف الغمه في معرفة الاثمه، ٢/ ١٩٤ .
- ٨٢ . حياة الامام الحسن (ع)، ١/ ٣٢٩ .
- ٨٣ . تحف العقول / ٢٣٥ .
- ٨٤ . كشف الغمه في معرفة الاثمه، ١/ ٥٧٥ .
- ٨٥ . جلوه هاي از نور قرآن / ١٢٠ .
- ٨٦ . بحارالانوار، ٢٣/ ٣٥٢ .
- ٨٧ . همان، ٤٤/ ٢١ .